

بهار با او به دنیا می‌آید

مردم با عجله و ترس وقتی به سر بازار می‌رسیدند، راهشان را کج می‌کردند و می‌گریختند ...



مردم با عجله و ترس وقتی به سر بازار می‌رسیدند، راهشان را کج می‌کردند و می‌گریختند .

آنها جماعتی مزاحم و دردسرساز بودند. وقتی سروکله آنان پیدا می‌شد، مردم وحشت می‌کردند. سردسته آنها وقتی می‌آمد، چهار راه بازار برای او قرق می‌شد و کسی جرأت نداشت از آنجا بگذرد، او مرد ناآرامی بود؛ قدره به دست می‌آمد و عریده می‌کشید و از مردم زورگیری می‌کرد. هیچ‌کس هم چیزی نمی‌گفت. می‌دانستند که این کار هر روز آنهاست. آنها یک مشت آدم بیابان‌گرد و ناآرام و بی‌بندوبار بودند. طبیعت خشک و داغ کویر آنها را وحشی بار آورده بود. از آزار مردم ابایی نداشتند. مردم هم که حال و روز درست و حسابی نداشتند؛ ته‌مانده جان خود را برمی‌داشتند و از مقابل چشمان آنها می‌گریختند. زندگی بر مردم سخت می‌گذشت. این زورگویی‌ها و زورگیری‌ها زندگی را از همیشه ناآرام‌تر و سخت‌تر هم کرده بود. مردم هر چه چشم می‌چرخاندند، کسی را پیدا نمی‌کردند تا به داد آنها برسد. تا آن روز که آن جوان‌ها پیدا شدند.

یک روز که زورگیری‌ها گویی به اوج رسیده بود؛ جوانی در راه خانه فکری به سرش زد. راهش را کج کرد و به خانه نرفت. از کوچه پس‌کوچه‌ها گذشت و مقابل دري ایستاد. در زد، جوانی بیرون آمد. چیزی به او گفت و بعد راه افتاد و رفت. از کوچه‌ای دیگر عبور کرد و مقابل خانه‌ای دیگر ایستاد و با جوانی دیگر قرار گذاشت و همین‌طور ادامه داد. شاید ده پانزده نفر را از خانه‌های شان بیرون کشید. گفت که همه جمع شوند تا فکری برای امنیت مردم بکنند. همه نزدیک خانه خدا جمع شدند. جوان شروع به صحبت کرد و گفت که اگر همین‌طور پیش برود، دیگر کسی در امان نیست. زنان نمی‌توانند با آرامش از خانه بیرون بیایند. هیچ نانی، سالم به خانه نمی‌رسد. بچه‌ها نمی‌توانند راحت در کوچه‌ها بازی کنند. مال مردم دارد تاراج می‌شود. رفتارهای زشت، جای رفتارهای درست را می‌گیرد. مردم ترسیده‌اند. آنها که پول دارند، برده اجیر کرده‌اند و از خود و اموال خود محافظت می‌کنند، ولی مردم بی‌سپناه کسی را ندارند. کودکان که نمی‌توانند از خود دفاع کنند؛ پیران که از پا در آمده‌اند، زنان که توان ایستادگی در مقابل این وحشی‌گری‌ها را ندارند. ما جوانان باید کاری بکنیم. باید گروهی تشکیل دهیم و با ظلم و زورگیری این جماعت اوباش مبارزه کنیم. هر کس می‌خواهد و احساس مسئولیت می‌کند، دستش را پیش بیاورد. جوان دستش را دراز کرد. دستي روی دستش قرار گرفت، بعد دستي دیگر و دستي دیگر و همه دست‌ها روی هم و پیمانی بسته شد؛ یک پیمان محکم و به‌یاد ماندنی؛ پیمان جوانمردان. جوانان با صدایی هماهنگ و آرام، محکم و مطمئن، یکصدا گفتند که پیمان می‌بندیم تا آخرین قطره خونمان از حق مظلومان، از حق مردم محافظت کنیم. ما جوانمردان هم قسم می‌شویم تا دم مرگ از پیمان خویش دست نکشیم.

مصطفی تا سال‌ها این پیمان را به‌یاد داشت و از بستن چنان پیمانی خوشحال بود. از روزی که مظلومان را تنها نمی‌دید، خاطره‌ای خوش داشت. از داشتن آن دوستان جوانمرد که می‌توانستند زندگی را به ثمر برسانند خوشحال بود.

مصطفی جوان مهربانی بود. از کودکی هم او را به مهربانی و شجاعت می‌شناختند؛ ولی نمی‌دانستند چرا هرچه بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود، بیشتر در خودش فرو می‌رود. او هر چه بزرگ‌تر می‌شد از مردم فاصله می‌گرفت و بیشتر در تنهایی و خلوت به سر می‌برد. بیشتر وقت‌ها یا در سفر بود و مشغول تجارت و بازرگانی یا در دل طبیعت خلوتی برای خود فراهم کرده بود. ولی این اتفاق نشان داد که او میان مردم هم هست؛ در متن زندگی مردم. با این پیمان نام او طور دیگری باز هم بر سر زبان‌ها افتاد. او هم عضو گروه جوانمردان بود.

پیرمرد که از میان مردم سربلند عبور می‌کرد. وقتی شادمانی مردم را دید. تبسمی کرد و گفت او برادرزاده‌اش است. او فرزند قریش است. او مردی هاشمی است، او فرزند برادرم عبدالله است. دست پرورده من است. من ابوبالم. من او را در میان آغوش خود پروردم. او زاده بهار است. او فرزند ربیع است. امروز با چشمان خود می‌بینید که با این کار بزرگ چگونه دوباره متولد شده است. او با این تولد دوباره بهار را به ارمان آورده است. او پایه‌های جوانمردی را در این سرزمین محکم خواهد کرد. هر کس نمی‌داند بداند. این جوان مورد حمایت من است. او به خداوند کعبه تکیه کرده است. او آینده درخشانی دارد. او در روزگار یخبندان، در روزگاری دور، بر بلندترین قله‌های دنیا خواهد ایستاد. آنچنان که همه عالم از هر سوی جهان او را به خود می‌خوانند. او محمدص است. برگزیده خدا؛ مصطفی.

* پیامبر خدا ص در جوانی عضو گروهی بود که به نام پیمان جوانمردان برای دفاع از افراد مظلوم عهد بسته بودند. این مطلب با نگاهی به نقش آن گروه در آن دوره و حضور رسول خدا ص نوشته شده است.

همشهری آنلاین- حسین اسکندری